

# آرمان جوان مسلمان

تألیف:

شیخ علی طنطاوی

ترجمه:

اصغر علی مبارکی

عنوان کتاب:	آرمان جوان مسلمان
تألیف:	شیخ علی طنطاوی
ترجمه:	اصغر علی مبارکی
موضوع:	عقاید کلام - اسلام و علوم و عقاید جدید، تجدید حیات فکری
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

أ	فهرست مطالب.....
۱	تقریظ .....
۳	استاد علی طنطاوی <small>رحمته</small> در یک نگاه.....
۵	مقدمه .....
۷	آرمان جوان مسلمان .....
۴۱	خلاصهٔ کلام .....



## تقریظ

به قلم استاد محمد قاسم قاسمی «مدّظله العالی»

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم در آن جنگ‌های زیادی صورت گرفته و در حال صورت گرفتن است؛ اما مهمترین این جنگ‌ها، جنگ ارزش‌های برتر با بی‌ارزشی‌ها و پستی‌ها است.

وای به حال ملّتی که جوانان آن در جنگ ارزش‌ها شکست خورده و به دنبال پوچ و هیچ، سرمایه‌های ارزشمند زندگانی را به هدر دهند.

آری، امروز مسئله مهم این است که چه چیزی را باید دوست داشت، برای چه چیزی باید بیشتر فکر کرد، و برای چه چیزی باید بیشتر زحمت کشید، و برای کدام هدف خسارت را تحمل نمود و بالاخره برای چه هدفی جان را قربان کرد.

ادیب و دانشمند معروف، علامه علی طنطاوی در مقاله حاضر در همین موضوع به تفصیل سخن گفته و چراغی فرا راه نسل جوان و آینده‌ساز قرار داده است.

اینک ترجمه این مقاله ارزشمند که توسط برادر عزیز و برومند اصغر علی مبارکی، بسیار جالب انجام گرفته به محضر خوانندگان و مخصوصاً جوانان تقدیم می‌گردد، امیدواریم مطالعه آن، آرزوها و احساسات جدیدی در دل‌های‌شان به وجود آورد و آن‌ها را برای رسیدن به آرزوهای برتر و آرمان‌های بزرگ آماده و بسیج نمایند. الله تعالی به مؤلف و مترجم جزای خیر عنایت فرماید، و این اثر را مقبول گرداند.

محمد قاسم قاسمی - دارالعلوم زاهدان

۱۴۲۳/۴/۲۰ هـ



## استاد علی طنطاوی رحمته در یک نگاه

اسم ایشان علی، مصطفی طنطاوی می‌باشد، پدرش مقام افتا را به عهده داشت، استاد طنطاوی در سال ۱۳۲۷ هجری در شهر دمشق به دنیا آمد و از محضر علمایی چون شیخ ابوالخیر میدانی و شیخ صالح تونسلی و دیگر علمای دمشق کسب علم نمود و سپس وارد مدرسه رسمی شد. وی از دانشگاه سوریه در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شد و به مدت کمتر از یکسال در دارالعلوم مصر بسر برد، مدتی هم مشغول کار مطبوعات و تدریس زبان و ادبیات عرب در عراق و لبنان و مصر بود، در سال ۱۹۴۰ به مقام قضاوت رسید اما این کار مانع تدریس و تألیف ایشان نشد، وی مشاور دیوان عالی دمشق بود، ولی پس از اتفاقات و رویدادهایی که در سوریه رخ داد به سرزمین مقدس حجاز سفر کرد و به استادی یکی از دانشکده‌های مکه مکرمه درآمد. و پس از آن وارد صدا و سیما شد و با توجه به علم سرشار و ادبیات بالایی که از آن برخوردار بود، در رادیو و تلویزیون سعودی به سخنرانی و پاسخ پرسش‌های مردم پرداخت.

استاد علی طنطاوی رحمته به حقیقت یکی از نویسندگان و مؤلفان بسیار بزرگ جهان عرب در عصر حاضر می‌باشد که آثار و تألیفاتش در برگیرنده کلیه محاسن قدیم و جدید بوده و از فصاحت و بلاغت بسیار والایی برخوردار می‌باشند. ایشان همچنین یکی از ارادتمندان و دوستان صمیمی امام سید ابوالحسن علی حسن ندوی رحمته بوده و به هند نیز سفر نموده است، از جمله آثار فراوان ایشان کتاب «ابوبکر الصدیق» و «عمر بن الخطاب»

و «رجال في التاريخ» و «قصص من التاريخ» را می‌توان نام برد<sup>۱</sup>.

---

۱- مطالب فوق از کتاب «مختارات من أدب العرب»، تألیف امام ابوالحسن ندوی رحمته با تعلیق استاد عبدالحفیظ بلیاوی، دارابن کثیر دمشق، پاورقی ص: ۱۷۲، ترجمه و اقتباس شده است - مترجم.



## مقدمه

لا إله إلا الله، چقدر عجیب است گردش روزگار، و چه با عظمت و جلال است خداوندی که تقدیر همهٔ امور در دست اوست. آیا آن روزی که این سخنرانی را ایراد کردم، به ذهنم می‌رسید که پس از پنجاه و هفت سال روزی به سراغ آن آمده تا آن را جهت چاپ در یک رسالهٔ جداگانه آماده کنم؟

آن بیروتی که در آن این سخنرانی را ایراد کردم کجا و بیروت امروزی کجا، بپرسید از کسی که آن روزها بیروت را می‌شناخت و از کسی که امروز آن را می‌شناسد. هم من تغییر یافته‌ام و هم همه چیزهای اطراف و پیرامون من تغییر پیدا کرده است. امروز دیگر دنیای لبنان آن دنیای قبلی نیست، و مردم نیز آن مردمان قبلی نیستند... جوانی بودم که نزدیک بود از فرط احساسات و غیرت منفجر شوم و زمانی که بر روی زمین راه می‌رفتم گویا از فرط نشاط پاهایم اصلاً به زمین نمی‌خورد اما الان پیرمردی گشته‌ام که وارد هشتاد و ششمین سال زندگی شده‌ام...

بنده آن وقت، در دانشکدهٔ شرعی بیروت که (ازهر لبنان) خوانده می‌شد مدرّس بودم، مدیر دانشکده برادر صمیمی‌ام «استاد محمد عمر منیمنه» بود که لطف و بزرگواری ایشان را فراموش نکرده‌ام، و ان‌شاءالله هرگز فراموش نخواهم کرد، همچنین استاد داعی الی الله که به کمال اخلاص و شهادت رسیده بود و خداوند به وی قدرت ایمان و قوت جسم عطا فرموده بود؛ یعنی شیخ صلاح‌الدین زعیم نیز در آنجا بود. و دانشمند شهید «شیخ مفتی حسن خالد» و ادیب داستان‌سرا «استاد سهیل ادیس» از دانشجویان کم سن و سال آنجا بودند، ریاست بزرگوار دانشکده، مفتی لبنان شیخ توفیق

خالد بود که با جرأت و اخلاص خدادادی به مقام افتاء رسیده بود. خداوند از میان افراد مذکور آنهایی را که وفات نموده‌اند و کسانی را که اسمشان را فراموش کرده و نام نبرده‌ام رحمت بفرماید، و به بازماندگان توفیق خیر عنایت فرموده و خاتمهٔ بنده و آنان را با اعمال صالحه بگرداند، و هر آنچه را که از شصت سال تاکنون نوشته‌ام و سخنرانی کرده‌ام (با وجود اندک بودنشان)، روزی که نامه‌های اعمال توزیع می‌شوند، در صفحهٔ حسناتم قرار بدهد و خداوند خوانندگانی را که «آمین» گویند رحمت بفرماید.

علی طنطاوی

اول جمادی الآخر ۱۴۱۲ هـ

مکّه مکرمه

## آرمان جوان مسلمان<sup>۱</sup>

شاعر شهیر فرانسوی «بول ژولری» هرگاه که می‌خواست سخنرانی کند، نخست به تعریف کلماتی می‌پرداخت که عنوان سخنرانی از آن تشکیل می‌یافت. اجداد ما نیز وقتی می‌خواستند در یکی از علوم سر رشته کلام را باز کنند و یا راجع به مطلبی صحبت کنند، عادتشان همین بوده است، بنابراین، اشکالی ندارد که امشب بنده این روش را دنبال کنم، بنده کلامم را با تعریف «آرمان» و «بیان ویژگی‌های اساسی جوانان» شروع می‌کنم و دربارهٔ اسلام خلاصه می‌نمایم...

\*\*\*

(سرورانم) به راستی درمیانتان کسی نیست که از حالت خویش راضی بوده و بدان مطمئن باشد و در بین تان کسی وجود ندارد که حالتی بهتر از حالت فعلی را برای خود تصوّر نکند، [بالفرض] اگر یک دانشمند باشد، در فکر کسی است که از خودش دانشمندتر است؛ و اگر ثروتمندی باشد دربارهٔ شخصی ثروتمندتر از خویش فکر می‌کند و وقتی به جایی چون آن ثروتمندی که درباره‌اش فکر می‌کرد برسد، یا به مرحله‌ای همچون آن دانشمندی که در فکرش بود برسد باز هم آرزوی درجه‌ای بالاتر از آن یا موقعیتی بالاتر از آن را می‌نماید و هنوز بدان درجه یا موقعیت دست نیافته که [ناگهان] نسبت به آن بی‌رغبت شده تمّای مقامی بالاتر از آن را در سر می‌پروراند.

چنانچه شما دانشمندترین دانشمندان، و زیباترین دختران و زیباترین باغ‌ها و دلکش‌ترین تصاویر و باشکوه‌ترین ساختمان‌ها را در نظر بگیرید،

---

۱- خلاصه سخنرانی که به سال ۱۹۳۷ میلادی در بیروت ایراد شد.

خواهید دید که فکر بشر به راحتی یک دانشمند بزرگتر و دختر زیباتر و باغ زیباتر و ساختمان باشکوه‌تر و تصویر دلکش‌تری را تصوّر می‌نماید،... سپس ذهن همچنان در تصوّر مبالغه می‌کند تا اینکه بر مرتبه‌ای واقع می‌شود و در جایگاهی قرار می‌گیرد که مافوق آن جایگاه را تصوّر نمی‌کند، این است (آرمان).

بنابراین، «آرمان» عبارتست از عالی‌ترین چیزی که ذهن بشر آن را تصوّر می‌کند... «الگوها» به تعداد مردم و تعداد اشیاء، متعدّد هستند، بر این اساس هر شخصی دارای «آرمان خاصّی» برای خود در زندگی می‌باشد و هر یک از چیزهای متعدّد نیز دارای صورت کامل خویش می‌باشند، که با وجود افتراق و تعدد خویش، همگی در سه چیز، جمع شده وحدت می‌یابند و یکی می‌شوند که افلاطون به سوی آن‌ها اشاره نموده است، و مردم نیز در هر عصر و در هر مکانی آنان را به دست آورده‌اند و بر تعظیم و اجلال آنان اتفاق کرده و آنان را «آرمان‌ها» و اهداف عالی خویش قرار داده‌اند، این سه چیز عبارتند از: حق، خیر، زیبایی. این بود «آرمان».

اما «جوانی»... آیا نیازی هست که بنده جوانی را تعریف کنم؟ جوانی زندگی است و زندگی جوانی است (رایحه‌های بهشت در جوانی است)<sup>۱</sup>.

خلق العیش فی المشیب ولو کان  
نضیراً و فی الشباب جدیدة<sup>۲</sup>  
سرورانم، جوانی تنها آبادی در میان صحرای زندگی، بهار سال عمر و لبخند زیبایی بر لب‌های گرفته روزگار است.

۱- این مقوله از ابوالعاهیه است.

۲- بحرّی. خلق: عتیق [که در فارسی به معنای کهنه و قدیمی است - م].

البته منظور بنده از جوان، این جوان نرم و نازک و شیرین و لطیف نیست که برخورد نسیم گونه‌هایش را زخمی و تماس حریر سر انگشتانش را خونین می‌کند و زندگی نزد وی عبارت از انعطاف است، و از چشمانش نگاه‌های فریبنده دلربا روان می‌شود و با آن نگاه‌ها کارهای بس دشوار را در خیال آسان می‌گرداند، و چون پروانه در بوستان عشق و محبت بر روی گل‌های زیبا پر می‌زند، یا منظور بنده جوانانی نیست که همچون نسیم عطرآگینی که از جانب دختر دلربایی می‌وزد، و یا بوسه‌ای که در آن شراب و عسل باشد؛ همه لذت‌های دنیا را در یک جرعه مسکر جمع می‌نماید...

منظورم این جوان دلربای زن صفتی نیست که به خاطر هوی و هوس و رؤیاهای زندگی می‌کند، و تاریخ حیاتش با «رح» شروع می‌شود و چندی نمی‌گذرد که با «ب» خاتمه می‌یابد<sup>۱</sup>...

جوانی که مدنظر بنده می‌باشد؛ همان جوان زنده فعال و توانمند و متینی است که برای خود هدفی فراتر از زندگی تعیین کرده، و وجودش را همچون حلقه‌ای در زنجیره ملتش قرار داده، و دارای آرمان و الگوی والایی بوده سپس جهت رسیدن به هدف فعالیت می‌کند و به سرعت و تندی رعد و برق‌های ویرانگر، و به قوت طوفان‌های شدید و به ثبات و پایداری طبیعت به سوی کمال می‌شتابد و در سفر زندگی خود «ر» را میان «ح» و «ب» قرار می‌دهد<sup>۲</sup>؛ و آیا زندگی چیزی غیر از جنگ دائمی و نبرد همیشگی و تنازع به خاطر بقاء و تکاپوی جهت تعالی، می‌باشد.

شخصی به جز صالح باقی نمی‌ماند و کسی به جز قوی صالح نمی‌گردد...

۱- [«ح» + «ب»] ← «حَبَّ» که به معنای عشق و محبت است؛ یعنی جوانی که سرتاسر زندگی‌اش را مشغول عشق مجازش نماید. [مترجم]

۲- اگر «ر» در میان «ح» و «ب» قرار گیرد کلمه «حرب» پدید می‌آید به معنای جنگ و نبرد [مترجم].

این است آن حقیقت درخشان این است همان قانون مقدماتی که پارلمان نمی‌تواند آن را لغو کند و انسان نمی‌تواند آن را به بازیچه بگیرد و نه انس و نه جن و نه حیوان هیچکدام نمی‌توانند بر آن اعتراض نمایند، زیرا این از قوانینی است که خداوند آن را بر صفحه وجود نوشته است، روزی که آن را از عدم خارج گردانید و به او گفت: باش. و آن هم شد.

ملخ پشه را می‌خورد، و گنجشک ملخ را شکار می‌کند، و مار گنجشک‌ها را صید می‌کند، و جوجه تیغی مار را می‌کشد، و روباه جوجه تیغی را می‌خورد، و گرگ روباه را شکار می‌کند، و شیر گرگ را می‌کشد، و انسان شیر را صید می‌کند، و پشه انسان را می‌میراند... این همان سلسله جاویدی است که هیچ تبدیل و تغییری در آن راه نمی‌یابد. یا تو شیر را می‌کشی و یا اینکه پشه باعث قتل تو می‌شود.

پس ای جوانان! مبادا پشه شکستان دهد، بلکه شما باید شیران را شکست دهید!

\*\*\*

حق گران است، اما حق را باید گفت، پس امیدوارم اگر بنده جوانان را مورد خطاب قرار داده بگویم: آینده از آن جوانان است؛ از میان حاضرین، کسانی که خود را پیر به حساب می‌آورند ناراحت نشوند. اما جوانان چه کسانی هستند؟

«اندریاس موروا»<sup>۱</sup> اوصاف جوانان را اینگونه برمی‌شمارد: اشتیاق وافر داشتن به حیات عاشقانه و عاطفی، و زندگی همراه با حماسه و شجاعت یعنی خوشمزگی و بی‌پروایی، تمایل به سوی اصلاح، وفاداری نسبت به اصول و قوانین و نسبت به رهبر، پیوستن و جذب شدن در جمع (در گروه یا حزب

و یا در امت) و به اینکه آنان به آرمان‌ها نزدیک‌ترند، شعار آنان تهوّر و شتابزدگی و چابکی و تا حدی هم صبر و بردباری و انتظار است.<sup>۱</sup>

جوانی به شناسنامه و گواهی تولّد نیست، بلکه جوان کسی است که دارای صفات فوق باشد. بر این اساس، هر کس که قلبش مرده و شعله حماسه‌اش خاموش شده و آرمانش از دست رفته باشد و احساس کند که او به آرزوی خویش رسیده و دیگر امید و آرزویی برایش باقی نمانده است، او پیر است هر چند که در بیست سالگی بسر ببرد. و هر کس که قلب داشته باشد و دارای آرزوها و آرمان‌ها باشد و هر شخص شجاع و چابک جوان است هر چند که موهایش سفید شده باشد!

پس ای سروران مسنّ من! چنان‌چه بنده گفتم: آینده از آن جوانان است، و مقام جوانان را بلند کردم، ناراحت مشوید برای اینکه در میان شما نیز جوانانی وجود دارند هر چند که موی سر و ریششان سفید شده باشد و پشت‌شان خمیده و پیشانی‌هایشان چروکیده شده باشد. آنان کسانی هستند که اراده‌ها و قلب‌هایشان جوان است! و آن دسته از جوانان که سست و تنبل هستند، آن‌ها پیر و مسن هستند. سروران من! تعجب نکنید، «شوقی»<sup>۲</sup> در

۱- اندریاس موروا، در کتاب (طریق السعادة) که مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها درباره سعادت و ازدواج و خانواده است.

۲- احمد شوقی بن علی بن أحمد شوقی از شعرای شهیر جهان عرب در عصر حاضر است که در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در زمان خدیو اسماعیل به دنیا آمد. او در اوایل از شعرای درباری بود و در مدح و ستایش ولی نعمتان خود شعر می‌سرود حتی مدت بیست و پنج سال را با مدح عباس پاشا سپری کرد، پس از وفات عباس پاشا، در سال ۱۹۷۵، شوقی به شهر بارسلون اسپانیا تبعید شد. و پس از بازگشت از تبعیدگاه به سرودن اشعار اسلامی و عربی پرداخت، تا جایی که در قصیده‌ای که در معارضه بوده و همزیه نبویه بوصیری سرود به مدح پیامبر اکرم ﷺ و سرودن اشعار درباره

عنفوان جوانی زمانی که شاعر پادشاه بود، پیر بود، اما زمانی که او شاعر آرزوها و دردها و شاعر عربیت و اسلام گشت در کهولت به جوانی بازگشت...

\*\*\*

اکنون باید به تعریف اسلام بپردازم، اما سروران من! اگر بخواهم برای شما که بحمدالله مسلمان هستید، اسلام را تعریف کنم، این کار من کاملاً عبث و بیهوده خواهد بود، تازه اگر کسی نداند که اسلام چیست و با علوم اسلامی خویش بی‌ارتباط باشد و نسبت به احکام آن آگاهی نداشته باشد و از امر و نهی آن بی‌خبر باشد و آن‌ها را به جای نیورد، چنین شخصی که مسلمان نیست.

واقعاً عبث و بیهوده خواهد بود که برایتان بگویم: دین ما عبارت است از: ایمان و عقاید و اسلام و عبادات و احسان و اخلاق، و سیاست و شریعت، و در هر جنبه از جنبه‌های زندگی چراغی روشنایی‌بخش، و مناره‌ای هدایتگر دارد و تا ابد از مسلمان جدا نخواهد شد و حتی برای لحظه‌ای او را رها نخواهد کرد، اگر یک نفر مسلمان به تنهایی زندگی کند، اسلام با او همراه است و به او دستور می‌دهد تا نفس خود را محاسبه کرده و از گناه خویش توبه نماید و درباره شگفتی‌های آفرینش خداوندی در وجود خود و در عالم کائنات تأمل کند و از ساخت، پی به سازنده، و از اثر و نشانی، پی به مؤثر ببرد.

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ﴾ [الذاریات: ۲۱].

«و در وجود خود شما (انسان‌ها نشانه‌های روشن و دلایل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) وجود دارد».



آری، در وجود خود انسان بزرگترین دلایل و قوی‌ترین براهین وجود دارد.

﴿أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الذاریات: ۲۱].

«آیا نمی‌بینید؟».

آیا این کسانی که انکار می‌کنند، نمی‌اندیشند که:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵].

«آیا ایشان بدون هیچ‌گونه خالق‌ی آفریده شده‌اند؟ و یا اینکه خودشان آفریدگارند؟».

﴿أَو لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ ۗ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ [الروم: ۸].

«آیا با خود نمی‌اندیشند که خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دوست را جز به حق و برای مدت زمان معین نیافریده است.».

﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأنعام: ۵۰].

«مگر نمی‌اندیشید.».

و اگر مسلمان در جامعه به سر ببرد اسلام با او همراه است و راه حکمت را برایش روشن می‌کند و او را به صراط مستقیم اخلاق هدایت می‌کند و به او دستور می‌دهد که از نیروهای خدادادی به نحو احسن استفاده کند به دنبال آنچه که نسبت بدان علم و آگاهی ندارد نیفتد،

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ

كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶].

«از چیزی که از آن ناآگاهی، دنباله‌روی مکن، بی‌گمان (انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضای دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد...».

بلکه این موهبت‌های الهی را در مسیر علم استعمال کند؛ هر علمی حتی علم ستاره‌شناسی و زمین‌شناسی و علم‌الاجناس این علوم از آیات الهی می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَيْنِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الروم: ۲۲].

«و از زمره نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خداوند، آفرینش آسمان‌ها و زمین و گوناگون بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است. هر آئینه در این کار نشانه‌ها و دلایلی برای دانشمندان است.».

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

«از میان بندگان خدا، تنها عالمان و دانشمندان از الله ترس آمیخته با تعظیم دارند.».

اسلام روابط اجتماعی را به بهترین نحوی تنظیم می‌کند و بنای امت را بر محکوم‌ترین پایه استوار می‌سازد، نخست به تشکیل خانواده پرداخته و برایش یک مدیر مسئول قرار می‌دهد و اطاعت او را واجب می‌گرداند تا کارها منظم و مصلحت کامل گردد، و برقراری عدالت و کسب و کار را بر سر او واجب می‌گرداند، و سرپرستی را به دلیل ساختار وجودی و آفرینشی مرد<sup>۱</sup> و

۱- از جمله نشانه‌های خداوندی در هستی این است که کلمه «رأس» [که سرپرستی و ریاست از آن مشتق می‌شوند - م] هم از لحاظ لغوی و هم از لحاظ کاربرد آن اصولاً به صورت مذکر، می‌باشد اما بیشتر مردم به خاطر غفلت از آیات الهی، آن را مؤنث

نوع فعالیتش به او واگذار می‌نماید.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ [النساء: ۳۴].

«مردان بر زنان سرپرستند به سبب آنکه خداوند بعضی را بر بعضی فضیلت داده است و نیز به سبب آنکه از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند».

و بر گردن زنان نیز حقی واجب گردانیده، اما برای آن‌ها حقی مانند حق مردان نیز قائل شده است.

﴿وَأَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«و برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران ادا بکنند) همانگونه که بر آنان (یعنی شوهران حقوق و واجباتی) است که (باید همسران ادا بکنند) آن هم به گونه‌ای شایسته».

و مقام تربیت را بالا برده است و برای مریبان نخستین یعنی والدین جایگاه رفیعی قرار داده و اطاعت والدین را در کنار توحید که اصل و اساس دین و سنگ بنای آن می‌باشد، قرار داده است. خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: ۲۳].

«(ای انسان)، پروردگارت حکم کرده است که جز وی را عبادت می‌کنید و به پدر و مادر نیکوکاری کنید».

﴿رَبِّ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۴].

گردانیده‌اند، لذا در روزنامه‌های [عربی] شان با قلم‌های خود می‌نویسند «هی الرأس» و به طور عملی در کاربرد روزمره می‌گویند: «هی الرأس» - مؤلف.

«و بگو: پروردگارا بدیشان مرحمت فرما همانگونه که آنان در خردسالی مرا پرورش دادند و تربیت نمودند».

و بهترین و محکم‌ترین قواعد را برای ازدواج و طلاق و ارث وضع کرده است.

اسلام امور امت را تنظیم نموده، و آنان را براساس فضیلت و عدالت استوار گردانیده است.

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَأَلَّا تَمَنَّوْا بِالْبَعْضِ بِالْبَعْضِ﴾ [الأعراف: ۳۳].

«بگو: جز این نیست که پروردگار من کارهای ناپه‌نجار (چون زنا) را حرام کرده است، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند (و هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست».

نیز برای معاملات امت قوانین ثابت و محکم، و درباره روابط خصوصی امت قواعد والای اخلاقی وضع کرده است. و با حکمت و موعظه حسنه و دلیل را واضح و برهان قاطع به سوی آن دعوت فرموده، نه تنها با تهدید و تشویق،

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴].

«ای مردم، به تحقیق که از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده است (که حضرت محمد ﷺ است) و به سويتان نور آشکاری فرستاده‌ایم».

و مخالفین را به گفتگو و مناظره و اقامه دلایل فرامی‌خواند.

﴿أَمْ أَلْتَمِذُوا مِنْ دُونِهِ عَالِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ [الأنبياء: ۲۴].

«آیا آنان غیر از خداوند، معبودهایی را (سزاوار پرستش دیده و) به خدایی گرفته‌اند؟! بگو دلیل خود را (برای این شرک) بیان دارید».

﴿أَأَلَّهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ [النمل: ۶۴].

«آیا با خدا معبودی هست؟ (ای پیغمبر بدیشان) بگو: دلیل و برهان خود را بیان دارید».

همچنین اسلام از تقلید و جمود و پیروی آبا و اجداد و اهمال عقل انتقاد کرده، و مردم را وادار به تفکر و ارائه براهین عقلی و ادله یقینی کرده است، یعنی اسلام از (۱۴۰۰) سال پیش تاکنون به سوی روش علمی؛ که دانشمندان امروزی بدان افتخار می‌کنند و آن را یکی از ابتکارها و یکی از آثار تمدن خویش می‌پندارند، دعوت نموده است. خداوند متعال در حالی که اهل جمود را نکوهش و سرزنش می‌کند، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید، گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی از (عقاید و عبادات دین) نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه) از ایشان تقلید و پیروی می‌کنند؟».

سروران! شما همه این‌ها را می‌دانید برای اینکه شما مسلمان هستید و واقعاً عیب دارد که بنده این‌ها را برایتان بیان کنم. بنده نیامده‌ام که اسلام را معرفی کنم و قصد تعریف اسلام را هم ندارم. اما دوست دارم توجهتان را به دو مسأله مهم معطوف دارم:

مسأله اول: اینست که دینی که برای عقل قوانین تفکر وضع کرده، و برای علم طریقه بحث و پژوهش را برنامه‌ریزی نموده، و زندگی فردی و

خانوادگی را تنظیم کرده که همان قانون مدنی و جزائی و قانون بین‌المللی، و اخلاق و فلسفه می‌باشند؛ چنین دینی؛ صحیح نیست که از جمله ادیانی محسوب شود که احکامشان از آستانه عبادتگاه‌هایشان فراتر نمی‌رود و جایز نیست هر قضاوتی که آنان نسبت به ادیان‌شان می‌کنند ما هم نسبت به دین خود چنان قضاوت و داوری بنماییم.

به عنوان مثال، چنان‌چه قاعده جدایی دین از سیاست را بپذیریم، صحیح نیست که از آن لزوم جدایی اسلام از سیاست را نتیجه بگیریم، زیرا اسلام فقط یک دین [مانند سایر ادیان] نیست بلکه دین است و سیاست. سرورانم! آیا شما مثلاً می‌توانید سوره براءت را چون که سیاسی است از قرآن حذف کنید...؟

یا اگر اصل استقلال علم از دین را به خاطر اینکه دین به تحقیق علمی و به عقل تکیه نمی‌کند قبول کنیم، صحیح نیست که این حکم را به اسلام هم نسبت دهیم، زیرا اسلام فقط دین و سیاست نیست بلکه اسلام دین است و سیاست و منطق و علم...

سرورانم! این یک حقیقتی است که چون خورشید واضح و نمایان است، اما اکثر جوانان ما آن را نمی‌بینند و این حقیقت برایشان پوشیده شده است، این خورشید از افق تفکرشان غروب کرده و آنان در تاریکی شبی ظلمانی حیران و آشفته شده‌اند به همین خاطر مشاهده می‌کنید که آنان هر آنچه را که اروپایی‌ها در مورد دین خود می‌گویند، اخذ می‌کنند سپس آن را بر روی اسلام پیاده می‌کنند، با وجود اینکه بین دین آن‌ها و اسلام تفاوت وجود دارد و طبیعت دین آن‌ها با دین مبین اسلام با هم متباین است... و شاید نامگذاری علما به «رجال دین» از این جهت باشد در صورتی که این یک نامگذاری بی‌اساس و باطل است که بر سر زبان‌ها افتاده و مشهور و متداول شده است. مسلمان‌ها فراموش کرده‌اند که همه‌شان رجال دین هستند و دین

اسلام، دین مساوات و تعالی و عمل، می‌باشد و در آن طبقاتی برتر از سایر طبقات وجود ندارد، و کسی در آن نسبت به کسی دیگر حقدا تر نیست، و در آن گروهی نیست که نمایندگان خداوند و یاران و بستگان نزدیکش باشند و [از سوی خود] اقدام به حلال و حرام نمایند و دیگران دورتر باشند، بلکه همهٔ مسلمانان (فرزندان و عترت پیامبر اکرم ﷺ هستند و حتی ایرانی‌ها و چینی‌ها و هر آن کس که خوانده است لا إله إلا الله محمد رسول الله...) هیچ کدام از آنان بر دیگری فضل و برتری ندارد مگر به تقوا و علم و ارزش ذاتی.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.»

«لا فضل لعربی علی أعجمی إلا بالتقوی»<sup>۱</sup> «هیچ فرد عرب، بر هیچ فرد غیر عرب، فضل و برتری ندارد مگر با تقوا و پرهیزکاری»  
 «یا فاطمة بنت محمد! لا أغنی عنک من الله شیئاً»<sup>۲</sup> «ای فاطمه دختر رسول خدا، من نمی‌توانم تو را از عذاب الهی نجات دهم.»

۱- این روایت در مسند امام احمد بن حنبل رحمته بدین گونه روایت شده است: ابونضره روایت می‌کند کسانی که خطبهٔ رسول خدا را در ایام تشریق شنیده بودند، برایم روایت نموده‌اند که آن حضرت فرمود: «أیها الناس، ألا إن ربکم واحد، وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی أعجمی ولا لعجمی علی عربی، ولا لأحمر علی أسود ولا أسود علی أحمر إلا بالتقوی» [مسند احمد، کتاب باقی مسند الانصار، حدیث شماره (۲۲۳۹۱)] مترجم.

۲- در صحیح بخاری به روایت حضرت ابوهریر رضی الله عنه، این حدیث چنین وارده شده است: «یا فاطمة بنت محمد! سلینی ما شئت من مالی لا أغنی عنک من الله شیئاً»، صحیح بخاری، کتاب الوصایا حدیث شماره (۲۵۴۸) همان، کتاب تفسیر القرآن، حدیث شماره (۴۳۹۸)؛ و سنن دارمی، کتاب الرقاق حدیث شماره (۲۶۱۶)؛ و با اندکی تفاوت در

پس به علما، رجال دین نگوئید، و واجبات دین را فقط بر آنان تحمیل نمایید، زیرا همهٔ مسلمانان رجال دین هستند. نزد ما چیزی به جز علم و تقوا ملاک نیست، هر کس که عالم و دانشمند باشد او را بزرگ می‌داریم و از او سؤال می‌کنیم، کسی که با تقوا و پرهیزگار باشد با او محبت می‌ورزیم و اکرامش می‌کنیم، و کسی که خطا و تحریف کند پاسخش را می‌دهیم و یا جلوش را می‌گیریم، حال آن خطاکار و آن انتقادکننده هر کس که باشد، انتقادکننده از آن پیرزن که کمتر نیست و شخص مورد انتقاد هم بزرگتر از حضرت عمر رضی الله عنه نیست!

الفاظ، صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث شماره (۳۰۵) و سنن نسائی، کتاب الوصایا، حدیث شماره (۳۵۸۶) - مترجم.

۱- امام بیهقی به سند خود از شخصی روایت می‌کند که «باری حضرت عمر بن الخطاب برای مردم سخنرانی فرمود، پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود: های ای مردم، مهریه زن‌ها را خیلی سنگین نگردانید، اگر به من خبر برسد که شخصی مهریه‌اش را بیشتر از مهریه‌ای که رسول خدا ج برای ازدواج مطهرات تعیین کرده، پرداخت نماید و یا مهریه‌ای بیشتر از مهریه دختران پیامبر دریافت کند، آن مقدار از مهریه‌اش را که افزون بر مهریه مشخص باشد، در بیت‌المال قرار خواهم داد». و پس از اینکه از منبر پایین آمد، زنی از قریش خطاب به ایشان گفت: ای امیرمؤمنان، کتاب الله سزاوارتر است که از آن پیروی کنیم یا سخنان شما، حضرت فرمود: بلکه کتاب الله سزاوارتر به پیروی کردن است؛ زن گفت: شما مردم را از سنگین کردن مهریه‌ها منع کردید حال آنکه خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَبْدُلُوا رُوحَ مَكَانٍ زَوْجٍ وَعَآئِبْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [النساء: ۲۰]

«و اگر خواستید همسری را به جای همسری برگزینید، هر چند مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید»، حضرت عمرس پس از شنیدن این، دو یا سه مرتبه فرمود: «همه، از عمر فقیه‌تر هستند» و دوباره بالای منبر تشریف بر دو خطاب به مردم فرمود: «من قبلاً



این بود مسألهٔ اول.

اما مسألهٔ دوم: که دوست دارم توجهتان را به سوی آن جلب کنم اینست که دین، براساس آنچه که دانشمندان اروپایی فهمیده‌اند صرفاً عبارت است از وسیله‌ای که به ایجاد رابطه انسان با خداوند و با مخلوقات غیبی ماورای مادّی و جهان دیگر بپردازد و هیچگونه رابطه‌ای نه با حیات سیاسی دارد و نه با اوضاع اجتماعی و نه با نظم و قوانین، و نمی‌توان یک جامعهٔ ملی براساس آن بنیان نهاد. این دقیقاً همان چیزی باشد که دانشمندانی که درباره جامعه ملی و ماهیت و ارزش آن بحث کرده‌اند؛ آن را بیان می‌دارند، که جلوتر از همهٔ آن‌ها، آقای (ارنست رنان) بود که در سخنرانی مشهور خود که در سال ۱۹۸۲ م در «سوریون» ایراد کرد، آن را بیان داشت، البته این امر در سایر ادیان می‌تواند صحّت داشته باشد اما در اسلام صحّت ندارد چرا که ذات اسلام، ملیت و رابطهٔ اجتماعی معنوی است، براساس زبان و سرزمین خاصی نمی‌باشد. بلکه چیزی را شبیه به آنچه که (ارنست رنان)<sup>۱</sup> آن را «ارادهٔ مشترک» می‌نامد و آن را اساس پیوند ملی می‌داند.

بنابراین، وطن یک مسلمان فقط مگه و مدینه و یا سرزمینی که در آن به دنیا آمده نیست، بلکه وطن مسلمان اصول اسلامی می‌باشند، و هر کجا که

شما را از سنگین کردن مهریه زنان نهی می‌کردم، اما اکنون هر کس، در مال خود هر تصرفی که می‌خواهد، انجام دهد». السنن الکبری، حافظ ابی بکر أحمد بن الحسین البیهقی، ج ۱۱، ص ۵، دارالفکر بیروت - مترجم.

۱- رنان. ژوزف. ارنست (Renan, E.); مورخ، ناقد، لغوی و خاورشناس فرانسوی و از محققان در فلسفه اسلامی و دارای طرز تفکر مخصوص در مبانی مسیحیت و یهودیت، تولد: ۲۷ فوریه ۱۸۲۳، وفات: سوم اکتبر ۱۸۹۲ میلادی در پاریس. مترجم، به نقل از فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور. تألیف اسناد نصرالله نبک‌بین. ج ۱، ص: ۴۸۵، انتشارات آرون، چاپ اول، سال ۷۹.

این اصول یافت شوند، و هر کجا که اهل «لا إله إلا الله محمد رسول الله» وجود داشته باشد، وطن مسلمان همانجا است.

و به نظر بنده این پیوند اسلامی یعنی پیوند:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مؤمنان برادران یکدیگر هستند.»

یکی از بزرگترین معجزه‌های اسلام است، زیرا آن از چهارده قرن پیش قانونی را پذیرفته است که عقل بشری تازه در سال ۱۸۸۲ میلادی بدان دست یافته است، و از چهارده قرن تاکنون در جهتی حرکت کرده که جهان امروزی دارد به همان جهت حرکت می‌کند. محققاً امروز قانون ملیت‌ها که رئیس جمهور (ویلسن)<sup>۱</sup> پس از جنگ بدان فرامی‌خواند سقوط کرد، و نهضت اصول فکری اقتصادی به راه افتاد، و همانگونه که ملاحظه می‌کنید جهان به سه جبهه تقسیم شده است: دموکراسی، کمونیسم و فاشیسم<sup>۲</sup>. و همانگونه که یک کمونیست فرانسوی برادر یک کمونیست روسی است هر

---

۱- وودرو. ویلسن (Woodrow Wilson) بیست و هشتمین رئیس جمهور ممالک متحده آمریکا به شمار می‌رود، در سال دوم ریاست جمهوری او، جنگ اول جهانی در اروپا شروع شد و علیرغم تلاش او برای عدم مداخله در جنگ بالاخره مجبور به دخالت در جنگ شد... بالاخره در ۳ فوریه ۱۹۲۴ میلادی درگذشت، او را در واشنگتن به خاک سپردند، آرزوی او به نام مجمع ملل و کوشش دستجمعی برای آسایش عمومی، امروز به نام سازمان ملل متحد وجود دارد - مترجم، با تلخیص به نقل از: دائرة المعارف دانش و هنر، مؤلفان: پرویز اسدی‌زاده، سعید محمودی، منوچهر اشرف الکتابی، ص: ۸۱۸-۸۱۹، انتشارات اشرفی، چاپ دهم، تهران، سال ۷۷.

۲- فاشیسم از بین رفت و آن دو جبهه دیگر هم در پی او از میان خواهند رفت. بنده الان می‌گویم جبهه دوم نیز به دنبال جبهه اول از بین رفت، و جبهه سوم در شرف از بین رفتن است.

چند که سرزمین‌ها و زبان‌ها و نژادهایشان با هم متفاوت و مختلف باشد، همچنین یک مسلمان برادر مسلمان دیگر است، در هر کجا و به هر صورت که باشند.

ما تعریف «آرمان» و «جوانان» و «اسلام» را به پایان رساندیم حال باید بپردازیم به اصل موضوع: عرض کردم که «اندریاس موروا» جوانان را به دو صفت اساسی توصیف می‌کند که عبارتند از: محبت و شجاعت. محبت، که ستون و رکن و اساس زندگی می‌باشد و هیچ چاره و گریزی از آن نیست، فکر می‌کنم که اگر چنان‌چه بنده به شما بگویم: «محبت نورزید!»، بسیاری از جوانان حاضر در جلسه و حتی بسیاری از پیرمردان نیز، برایم سوت می‌زنند و از منبر پایینم می‌آورند، آخر من چگونه می‌توانم چنین سخنی را بر زبان بیاورم؟ مگر من دیوانه شده‌ام که این حرف را بزنم؟ بنده نمی‌گویم: قلب‌ها را بشکنید، و عاطفه را زیر پا بگذارید. اگر عاطفه را از دست بدهیم آن وقت چه چیزی برایمان باقی می‌ماند؟

به راستی که «ادوارد»<sup>۱</sup> سلطنت عظیم بریتانیا را از دست داد، اما در عوض عاطفه را به دست آورد، بنابراین او هرگز چیزی را از دست نداد. محققاً چشمان «مادام سیمسون» سلطنت انگلستان را از یاد او برد، اما اگر می‌خواست محبت سیمسون را از دل خود بیرون کند ولی سلطنت بریتانیا

۱- ادوارد VIII (Edwarde) پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند که در ژانویه سال ۱۹۳۶ میلادی به پادشاهی رسید و علاقه خود را به اصلاحات اجتماعی بروز داد، در نوامبر همان سال در زمان نخست‌وزیری سن بالدوینم، بر سر تصمیم او به ازدواج با والسیس‌وار فیلد سیمسون، بحرانی پیش آمد، و در دسامبر ۱۹۳۶، از سلطنت استعفا داده و به فرانسه رفت و در آنجا با سیمسون ازدواج کرد؛ دائرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب - ج اول، ص ۷۶، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر - مترجم.

را از دست ندهد، آیا آن سلطنت عظیم و آن تاریخ مرصع و جواهرنشان، می‌توانست چشمان سیمسون را از خاطر او بیرون کند؟<sup>۱</sup>

عاطفه همان چیزی است که چرخ زندگی‌مان را می‌گرداند، و همه کارهای ما را پیش می‌برد، اما عقل به تنهایی نمی‌تواند کاری به پیش ببرد. کدامیک از شما یاد می‌آورد که تنها براساس رأی عقل، حتی یک قدم راه رفته باشد؟ سرورانم، عقل یک فیلسوف نابینا و یک حکیم فلج و زمین‌گیر است که با صدای پایین و ضعیف صدا می‌کند... اما عاطفه همان قوت است، نشاط است، زندگی است.

بنده نمی‌گویم: عاطفه را بکشید، زیرا موت ما در موت عاطفه نهفته است، بلکه می‌گویم که عاطفه گاهی اوقات چنان محدود و تنگ می‌شود که فقط یک نفر را در برمی‌گیرد، و تا آنجا آفت می‌کند و پست می‌شود که از قلب شخص، به پایین‌تر از قلب، و حتی به پایین‌تر از... ناف تنزل پیدا می‌کند! و گاهی اوقات بالا می‌رود و اوج می‌گیرد تا جایی که آرمان‌های والای انسانی را دربرمی‌گیرد، و به حدی عام و فراگیر می‌شود که همه امت، بلکه همه انسانیت را شامل می‌شود. پس عواطف خود را از خاستگاه شهوت‌ها بالا ببرید و آن را از محدوده وجودی خودتان خارج کرده، برای ملت و سرزمین خویش وقف نمایید.

محبت بورزید، زیرا کسی که محبت نمی‌ورزد اصلاً انسان نیست، به یاد بیاورید، حلم داشته باشید، تأمل نمایید... اما محبت را به معنای گسترده و وسیعی که شامل هر آنچه که حق و خیر و زیبایی است، بفهمید... نه به معنای محدود و عقیمی که از محدوده بدن زن فراتر نمی‌رود.

---

۱- اکنون از او بپرسید تا ببینید چگونه انگشت ندامت را به دهان می‌گیرد به خاطر اینکه یک عمر اقتدار و عزت را در عوض لذت یک ساعت فروخت، و یک واقعیت محسوس را به خاطر یک وهم، و یک حقیقت استوار را به خاطر یک رؤیا از دست داد و ترک کرد.

محبت بورزید، اما همچنان مسلمان باقی بمانید.

مسلمان دارای یک قلب می باشد، خداوند عَزَّوَجَلَّ می فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ ﴿۳۷﴾

[ق: ۳۷].

«به راستی که در این (سرگذشت گذشتگان) پند و اندرز بزرگی است برای آن کس که دلی (آگاه) داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دهد».

اما مسلمانان چشم‌ها، دل‌ها و شرمگاه‌های خویش را کنترل می کنند؛

﴿إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾ ﴿۶﴾ فَمَنْ

أَتْبَعِيَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿۷﴾ [المؤمنون: ۶ - ۷].

«مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان

نیست، پس هرکس که سوای این را دنبال کند، متجاوز بشمار می آیند».

محبت بورزید، اما همچنان مرد باشید.

به راستی که مرد وقتی محبت بورزد هرگز گریه سر نمی دهد و خود را

خوار و ذلیل نمی گرداند و شب تا صبح بیدار نمی ماند، لب‌های مرد شایسته

پاهای زن نیست، همانگونه که «لامارتین»<sup>۱</sup> انجام داد، بلکه مرد بر دو پای

خود استوار می ایستد، سپس با چشمان تیز و بازوهای آهنین و اراده قوی و

مردانگی روشن خویش به او می گوید: «بیا!».

محبت بورزید، اما افرادی از این مجموعه بشری که همان امت است

باشید، مبادا محبت شما را از امت جدا سازد و شما را به زندگی انفرادی

وحشیانه بازگرداند، آنگاه همه چیز را انکار کنید، و دنیا را فراموش کنید، و

۱- آلفوس نس. لوئی. دولامارتین (Al Phonse Louis de Lamartine) شاعر بود،

دختری به نام گرازیلا قهرمان مجموعه اشعار او و معشوقه اش می باشد - مترجم، با

اقتباس از دائرةالمعارف دانش و هنر، ص ۲۵۶.

خود را نسبت به زندگی به نادانی و جهالت بزیند مگر هنگامی که نگاه زن آن را روش‌گراینده، و در گوشه‌های آن کلمهٔ زن پرتوافکن باشد.

مبادا که در دنیا ساکن شوید و بنشیند و زمین را غرق در اشک کنید آن هم برای اینکه معشوقهٔ محترمه بوسه‌ای را که وعده داده بود، اهدا نکرد، و برای وصال اشاره کرد اما وصال صورت نگرفت، سپس به خاطر این مصیبت و بدبختی چندین قطعه شعر بسرایید، گریه کنید و به گریه بیاندازید، و پس از آن با امنیت و اطمینان بخوابید در حالی که آتش در اطرافتان شهرها و بندگان را دارد از بین می‌برد!

درست است که شعر، احساس و عاطفه است، اما کدام احساس و کدام عاطفه در وجود کسی وجود دارد که می‌بیند ملتّی شریف و محترم - که افراد آن برادران ایمانی و اسلامی او هستند - با همهٔ دار و مدار و مفاخر و تاریخ و حیات و عزت خویش، از دیار خود رانده و از خانه و کاشانه‌شان اخراج می‌شوند - تا خانه‌هایشان به یکی از پست‌ترین امت‌ها داده شود، به امتی داده شوند که گرفتار خواری و تنگدستی و ذلّت شده و مورد خشم و غضب خداوند<sup>۱</sup> و همچنین مورد خشم و غضب انسانیت و حقیقت و فضیلت و تاریخ قرار گرفته‌اند. آری، کدام احساس و عاطفه در وجود کسی است که ببیند که سینه‌های برادران مسلمانش در اثر گلوله‌ها شکافته شده و پیرمردان امتش به سوی ریسمان‌های چوبه‌های اعدام کشانده می‌شوند، و جوانانشان در میان کوه‌ها و درون درّه‌ها ظلم را با خون از سر خود دور می‌کنند، و کودکان و زنانشان در میان دو راهزن قرار دارند: راهزن

۱- خداوند متعال در مورد قوم یهود می‌فرماید: ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۶۱] «قومی که به سبب غرور و سرمستی و سرکشی خود گرفتار خواری و تنگدستی شدند و مورد خشم خدا گردیدند».

سرزمین، و راهزن آبرو و حیثیت؛ راهزنی که با طلا می‌جنگد، و راهزنی که با تفنگ کشتار می‌کند، آن وقت او [یعنی آن شاعر]، هیچکدام از این‌ها را اصلاً احساس نمی‌کند، و اصلاً از این‌ها خبر ندارد، و اصلاً فکر نمی‌کند که آخر چرا؟ چونکه شاعر بیچاره گرفتار و دردمند است.

او را چه شده است؟ چه بلایی بر سرش آمده است؟ معشوقه‌اش گونه‌ی خود را تقدیم ننموده تا او آن را ببوسد! محققاً زمانی که عاطفه به این حدّ برسد جنایت خواهد بود.

\*\*\*

حال که صحبت‌مان درباره‌ی محبت هنوز به پایان نرسیده، خوب است که حق سخن را ادا کنیم.

بنده از قدیم برای محبت، تعریف خاصی داشته‌ام و آن اینکه محبت، خواب‌آور (بی‌هوش‌کننده) ای است که خداوند، آن را جهت ادامه نسل و بقای بشریت قرار داده و اگر این بی‌هوش‌کننده نمی‌بود انسان نمی‌توانست بدی‌ها و رنج‌های تولیدمثل را تحمل کند، پس بنابراین اول و وسط و آخر محبت عبارت است از راحتی و آسودگی و پیوند زناشویی.

اما عشق غیرعملی و پاکدامنی افلاطونی چیزی نیست جز یکی از دروغ‌های زیبایی که هیچ عاقلی آن را تصدیق نمی‌کند.

به همین خاطر است که عقلاء در عفت و پاکدامنی زن معشوقه شک دارند و مسلمانان به سوی عشق و محبت (به جز برای کسی که برای او حلال است) بادیده‌ی شک و تردید می‌نگرند.

بنده در چهره‌هایتان نشانه‌های نارضایتی و اعتراض را مشاهده می‌کنم و علائم خشم و هیجان را می‌بینم. نه سرور! نه سرور!... بنده عشق و محبت را خرده نمی‌گیرم، و در خوب بودن آن هیچگونه تردیدی ندارم، اما از شما سؤال می‌کنم

می‌پرسم و خواهش می‌کنم منصفانه پاسخم را بدهید: کدامیک از شما به بنده اجازه می‌دهد که عاشق همسر یا خواهر او شوم؟

خشمگین مشوید سرورانم... بنده فقط خواستم مثال بزنم که مثال، غلیظ و نابجایی شد، البته بنده خوشحالم که شما از آن نفرت دارید، چرا که این خود دلیل بر آنست که شما نسبت به حقیقت این امر تنفر و انزجار شدیدتری دارید. بنابراین، باید اکنون اعلان نمایم که عشق‌های رایج امروزی، از جمله مواردی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد و با آرمان جوانان مسلمان نیز منافات دارد، اما پس جوانان چه کار بکنند؟

پاسخ: ازدواج کنند.

آری، ازدواج کنند.

زندگی مجرّدی، هم برای شخص مجرّد و هم برای جامعه، سر تا پا خطرناک است.

به راستی که زندگی مجرّدی بمب (دینامیتی) است که هر آن و لحظه‌ای احتمال می‌رود که منفجر شود و سعادت خانواده‌ای از خانواده‌ها را ویران کند، و ستونی از ستون‌های وطن را منهدم نماید. در زندگی مجرّدی هر چند که زن‌های فراوانی وجود داشته باشند، اما از آنجایی که همسر در آن نقش ندارد، هیچگونه خیر و خوبی در آن یافت نمی‌شود. افکار شخص مجرّد، هر چند که جهاتش گوناگون و متعدّد باشد اما در واقع به یک سو متوجه است، و با سرعت و شدت تمام به آن طرف حرکت می‌کند همانگونه که سیل‌ها از هر جهت به سوی قعر درّه سرازیر می‌شوند، و واقعیت این است که هیچ دو شخص مجرّد باهم جمع نمی‌شوند مگر اینکه توطئه‌ای بر علیه اخلاق و عفت برپا می‌کنند.

همانا سهم بزرگی از سنگینی مسئولیت بر دوش پدران می‌افتد، آیا در میان شما پدر مسلمانی هست که صاحب چند دختر باشد، و یک جوان



مسلمان نیک و صالح را جستجو کند و او را به مهریه و خرجیه‌ای که برایش مقدور باشد، به نکاح دختر خود درآورد و بدینوسیله الگوی حسنه‌ای برای پدران خوب و نیکوکار مسلمان باشد؟ به پنجاه لیره سوریه<sup>۱</sup> به سی لیره، چرا نه؟ آیا این یک تجارت است؟ آیا یک شوهر صالحی برای دختری می‌خواهی که با هم سعادت‌مند شوند و یک خانواده شریف و با حجاب تشکیل دهند، یا تلا می‌خواهی تا دختری را با آن بفروشی؟

آری، اینست داروی این بیماری مزمن و علاج ناپذیر.

اینست راه حل مشکل. اگر امروز آن را حل نکنید هرگز حل نخواهد شد، اگر مریض را مداوا نکنید مریض می‌میرد. پس ای بزرگان این شهر، بزرگی و ناموری به عمل سودمند است، به تقوا و اصلاح است، نه به مال و نه به لاف تو خالی، و نه به عظمت پوشالی، و نه به مدارک عالی، پس یا فعال باشید و یا استعفا دهید و جای خود را به کسانی که فعالیت می‌کنند، بسپارید! واقعاً نهایت حماقت است که بتوان خانواده‌ای مستحکم براساس عاطفه‌های تغییرپذیر بنا نمود و حماقت است که ازدواج تنها براساس عشق و محبت بنا شود.

کیست که خانه‌اش را بر روی توده‌ای از نمک در مسیر سیل بنا کند؟ عشق پروانه‌ای قشنگ، دارای زیباترین رنگ‌هاست. اما زندگی‌اش بیش از یک روز دوام ندارد.

عشق گل معطر و خوشبویی است که در بوستان، هیچ مانندی ندارد، اما در اولین برخورد و تماس دست با آن پژمرده می‌شود.

---

۱- آن زمان پنجاه لیره از نظر صرافی معادل ده لیره طلا بود و یک کیلو نان به قیمت سه قرش! و هر لیره برابر با صد قرش بود.

نظر بنده دربارهٔ عشق این است که عشق فقط زمانی به وجود می‌آید که آرزویی در کار باشد و به همراه آرزو، حرمان باشد، مانند برق که لامپ را فقط زمانی روشن می‌کند که دو قطب متفاوت باهم برخورد نمایند.

تو زن را دوست داری چون دستت به آن نمی‌رسد، بنابراین در ذهن و خیال خود لباسی به او می‌پوشانی و او را در این لباس [تخیلی] به صورت زیباترین انسان‌ها می‌بینی، اما زمانی که دستت بدان رسید و این پیراهن [تخیلی] را از او برکندی زنی همچون سائر زنان می‌گردد.

شما یک زوج عاشق و معشوق یکدیگر را در نظر بگیرید که در ماه عسل به گردش و تفریح رفته‌اند و در زیباترین مناطق و یا در بزرگترین شهرها خلوت می‌کنند و لذت می‌برند؛ گمان می‌کنید که سعادت و خوشبختی از هر سو به طرف آن دو فراهم آمده است اما اگر به آن‌ها نیک بنگرید، متوجه خواهید شد که پس از گذشت چند روز، هیچ حرفی برای گفتن برایشان باقی نمی‌ماند به جز صحبت‌های روزهای اول؛ روزهایی که آرزو بود و حرمان، سپس شب‌ها همچنان سپری می‌شوند و این سخنان هم کهنه می‌شوند، و دیگر سخنی برای گفتن درمیانشان باقی نخواهد ماند.

چيست در زبان عشق جز اينکه عاشق و معشوق به همدیگر بگویند «دوستت دارم»؟

صد بار آن را تکرار کنید، به خواب می‌روید.

پس باید اعلام کنیم که بنای ازدواج، فقط بر پایهٔ عشق را، اسلام نمی‌پذیرد، زیرا که عقل آن را نمی‌پذیرد. آیا دوباره به روش اول خودمان بازگردیم: عمه یا خاله‌ام برایم به خواستگاری بروند و طبق سلیقهٔ خودشان برایم همسر انتخاب کنند، و من هم حرفشان را قبول کنم، و آیندهٔ خودم را به آن بسپارم و عقد کنم و به جشن عروسی بروم، در حالی که ندانم رنگ چشم عروس چگونه است و شکل بینی‌اش چطور است؟ اینکه یک روش

پر مشکل و ناکارآمد است، پس ما اکنون چکار کنیم؟

بهترین روش چیست؟

سروران من! بهترین روش، همان طریقهٔ اسلام می‌باشد. اسلام این حق را به خواستگار داده که (پس از اینکه رضایت صورت گرفت و احتمال داماد بودنش قوی شد)، فقط صورت و دو کف دست زن را ببیند، و می‌تواند (با حضور ولی زن) با او بنشیند، این است سنت دین، اما [متأسفانه] پدران ناآگاهند و قبول نمی‌کنند که خواستگار صالح صورت زن را ببیند، اما پس از آن، با بی‌عفتی و با آرایش [غلیظ] عروس را در خیابان‌ها می‌گردانند که در نتیجه [آن وقت] بیشتر از صورت و دو کف دست آن را افراد فاسق و خبیث می‌بینند، و هرکس که در راه هست آن را می‌بیند، حتی الاغ!

به راستی که ما قوانین اسلام را رها کرده‌ایم و در نتیجهٔ آن سعادت و رستگاری را از دست داده‌ایم.

قسمت اول بحث جوانان و آرمان آن‌ها این است:

ازدواج کن سپس همسرت را دوست داشته باش و قلبت را به او بسپار، و عاطفه‌ات را به او هدیه نما.

اما دومین صفت عبارتست از شجاعت، که بهرهٔ جوانان مسلمان در آن، از بهرهٔ جوانان سایر ملت‌ها بیشتر و کاملتر است و جوانان مسلمان دارای مسئولیت‌سنجینی می‌باشند، و آن اینکه قبل از بیست سال پیش، مصلحان بیدار می‌شدند ولی در اطراف خود چیزی جز تاریکی که در پیچ و خم آن هیچ روزنه‌امیدی نمی‌درخشید، مشاهده نمی‌کردند و به جز خوابی (و یا بگوئیم مرگی) که در میان آن هیچگونه نشانه‌ای از زندگی به چشم نمی‌آمد نمی‌دیدند، آن‌ها در سیاست و علم و عمل با یک ناامیدی و شکست‌مستمر مواجه بودند، سپس جنگ جهانی در یک جسم درگرفت که در طی آن قدرتمندان فاتح تلاش کردند با سنت و قوانین خداوند در نظام هستی

مخالفت نمایند، کاری کنند که سر تنها ادامه حیات دهد و دو دست مستقلاً زندگی و تفکر نمایند و قلب به تنهایی کار انسان دو پا را انجام دهد. مقرر کردند که این همه حکومت‌های مضحک و خنده‌آور در کشوری که مجموع شهروندانش کمتر از نصف شهروندان لندن است<sup>۱</sup> وجود داشته باشد، گویا به این نتیجه رسیده بودند که «یک» نمی‌تواند یک چهارم چهار باشد بلکه هر یکی چهارتای کامل است!

مصلح این‌ها را می‌دید اما در کنار آن چیزهایی را که برایش امیدوارکننده باشد، موجود نمی‌دید که در نتیجه مشاهده چنین اوضاعی متشائم و ناامید می‌شد، اما سروران من زمان متحول شد و دست قدرت، جلد دوم از تاریخ امت اسلامی را که عصر انحطاط و عقب‌افتادگی در آن به ثبت رسیده بود، خاتمه داد، و امروز جلد سوم تاریخ گشوده شده تا عهد رستاخیز<sup>۲</sup> جدید و پیشرفت را در آن به ثبت برساند. مصائب و حوادث شدید و دردناکی که به طور پی در پی و پشت سر هم وارد می‌شد، باعث توجه و بیداری، و هشدار و آگاهی [امت] گردید، و در نتیجه آن، جوامع اسلامی شرقی، وحشت‌زده و بیدار شدند و در جستجوی طریقه زندگی و در پی راهکار برآمدند و نشانه‌های یک بیداری قوی و نهضتی گسترده و فراگیر به ظهور پیوست، اما (سروران من) چیزی که ما آن را کم داریم ایمان و باور به این واقعیت

۱- پس از جنگ جهانی، در کشور سوریه کنونی؛ هفت دولت وجود داشت: دولت دمشق، دولت حلب، دولت علویان، دولت جبل‌الدروز، دولت لبنان، دولت فلسطین و دولت شرق اردن - مؤلف.

۲- واژه البعث [که به رستاخیز جدید ترجمه شده - م] جهت ترجمه واژه (renaissance) قرار گرفته است و معنای لغوی آن، (تولد دوباره) است. در سال ۱۹۳۰ میلادی مجله‌ای رسمی تحت همین نام، تأسیس شد که پنج شماره از آن منتشر شده است - مؤلف.

کنونی است؛ پس می‌باید این اجتماع ما مؤده‌ای به آن و دعوتی به سوی آن باشد، ما بایستی این نهضت را باور داشته باشیم چنان‌که وجود خودمان را باور داریم، و اصلاً نباید در میانمان فرد ناامیدی باقی بماند.

محققاً ما بیدار شدیم، اما امروز قافله شدیدترین مرحله راه و خطرناکترین صحرای این بادیه را می‌پیماید، قبلاً قافله به صورت خواب‌آلود حرکت می‌کرد و راهنمایی که راه را گم کرده بودند، قافله را ه بیراهه کشانده و آن را از صراط مستقیم منحرف نموده بودند، اما وقتی که صدای تقدیر از زبان این بزرگان: افغانی<sup>۱</sup>، محمد عبده<sup>۲</sup>، قاسمی<sup>۳</sup>، شیخ طاهر<sup>۴</sup>، آلوسی<sup>۵</sup>، سعدی<sup>۶</sup>، رشید

۱- شیخ سید جمال الدین افغانی: فیلسوف اسلام در عصر خویش و یکی از بزرگ‌مردانی که نهضت بیداری اسلامی معاصر مرهون تلاش‌های پیگیر آن‌ها است در سال ۱۲۵۴ هجری در اسعدآباد (کُنر) افغانستان به دنیا آمد و پس از عمری تلاش و مبارزه خستگی‌ناپذیر در راستای بیداری و وحدت امت اسلامی، در سال ۱۳۱۵ هجری قمری وفات کرد.

۲- محمد عبده: از شاگردان ممتاز سیدجمال الدین افغانی و یکی دیگر از اعلام اسلام در عصر حاضر است.

۳- امام جمال‌الدین قاسمی: از سلاله حضرت امام حسین علیه السلام و پیشوای اهل شام در عصر خویش و مؤلف تفسیر گرانسنگ محاسن التأویل یا تفسیر قاسمی در ۱۷ جلد می‌باشد، در سال ۱۲۸۳ هجری متولد شده در سال ۱۳۳۲ هجری قمری وفات نمود.

۴- شیخ طاهر الجزائری: از پژوهشگران و علمای بزرگ به لغت و ادب عصر خویش بود، تولدش در سال ۱۲۶۸ در دمشق و وفاتش در سال ۱۳۳۸ در همانجا بود.

۵- شیخ محمد آلوسی حسینی: مورخ و ادیب و دعوتگر و مصلح از اهالی رصافه بغداد بود، با رسالات خود بر اهل بدعت بسیار می‌تاخت که در نتیجه همین امر، بسیاری با ایشان مخالفت ورزیدند و به موصل تبعید شد و سپس به وطن خود بازگشت و... در سال ۱۳۴۲ درگذشت.

۶- سعد پاشا بن ابراهیم زغلول: رهبر نهضت سیاسی مصر و بزرگترین سخنور سیاسی عصر خویش بود، در سال ۱۲۷۳ متولد شد، در سال ۱۲۹۰ هـ وارد ازهر شد و با

رضا<sup>۱</sup>، شکیب ارسلان<sup>۲</sup> و رافعی<sup>۳</sup> و دیگر بزرگواران شنیده شد. عده‌ای بر اثر آن بیدار شدند و کسانی که تا آن وقت بیدار نشده بودند، بیدار شده چشمانشان را گشودند، و هر کسی سخن خود را بیان نمود و معرکه بین داعیان مصلح و راهنمایان گمراه برپا شد، و مردم درمیانشان به چندین دسته تقسیم شدند و یک آشفتگی و جنجال و اضطراب خاصی به وجود آمد، اما قافله همچنان حرکت می‌کند... در جاده مستقیم حرکت می‌کند، زیرا بیدار شده است، و کسی که بیدار و آگاه شده باشد از یک راهنمای گمراه پیروی نمی‌کند.

- سیدجمال الدین افغانی ارتباط برقرار کرد و مدتی را با ایشان سپری نمود، و به همراه امام شیخ محمد عبده مشغول تحریر مجله الوقایع مصر شد، یکبار در سال ۱۲۹۹ بنا به اتهام همکاری با گروهی سّری برای براندازی نظام حکومت، دستگیر و زندانی شد و پس از آزادی به قضاوت پرداخت، و انگلیس او را به مالتا تبعید کرد و ...
- ۱- محمد رشید رضا: که دارای اصلیت بغدادی و نسب حسینی و صاحب مجله «المنار» و یکی از بزرگ‌مردان اصلاح اسلامی و نویسندگان و عالمان به حدیث و ادب و تاریخ و تفسیر بود، به مصر سفر کرد و همراه و شاگرد شیخ محمد عبده شد و ...
- ۲- امیر شکیب ارسلان، در سال ۱۲۸۶ تولد و در سال ۱۳۶۶ وفات یافت، دانشمند، ادیب، سیاستمدار، مورخ و مصلح و از نویسندگان بزرگ است، سفرهای زیادی به اروپا و کشورهای عربی داشت، و مجله فرانسوی زبان (Lanation Arabe) را در جنیف منتشر کرد و ...
- ۳- مصطفی صادق رافعی: یکی دیگر از ادیبان، شعر و نویسندگان بزرگ مسلمان است که در سال ۱۲۹۸ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۶ وفات نمود. - به نقل از کتاب الاعلام، تألیف خیرالدین الزرکلی، دارالعلم الملايين، چاپ چهاردهم، بیروت، جلد‌های سوم؛ ص ۸۲-۸۳ و ۲۱۱-۲۱۲ و ۱۷۳-۱۷۵؛ ششم ص: ۱۲۶ و ۱۶۸-۱۶۹؛ هفتم ص: ۱۷۲-۱۷۳ و ۲۳۵، و تفسیر القاسمی المسمی بمحاسن التأویل، دار أحياء التراث العربی، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ - مترجم.

این جوانهٔ سبز قوی که در میان صدها سبزهٔ خشکیده و به جای مانده از موسم گذشته، پنهان مانده است به زودی راه خود را از میان آن‌ها خواهد گشود و بدون آن‌ها زنده خواهد ماند چه این جوانهٔ جدید، مادر آینده است: نوبت این جوانه فردا است، و آن علف‌های خشکیده، مدتشان سپری شده و به همراه دیروز از بین رفته‌اند و هرگز باز نخواهد گشت. صدای نهضت جدید، صدای حق است، صدایی است که به صورت مبهم و نامفهوم به همراه سایر صداهایی که امروز به گوش می‌رسند، شنیده می‌شود، و همه‌مه و انعکاس صداهای قدیمی گذشته کم‌کم پایین می‌آید و ساکت می‌شود زیرا انعکاس صوت پایان می‌یابد اما خود صدا از نو شروع می‌شود.

\*\*\*

این نهضت، کاملاً واضح و آشکار است، پس ای جوانان، بدان ایمان بیاورید، و باورش دارید و به زندگی از ناحیهٔ تابناک و وسیع امید نظاره کنید نه از جهت تنگ و تیرهٔ ناامیدی.

[متأسفانه] جوانان ما ناامید و متشائمند؛ شما قصیده‌های شاعران جوان را بخوانید، همه‌اش لبریز از درد و دلشکستگی و اشک و اندوه است. اگر موسیقی جوانان را بشنوید، همه‌اش گریه است و ناله است و فغان. به عنوان مثال:

«یا لوعتی یا شقایا، ضاع الأمل من هواها...»

«ای وای از درد و سوز عشق، ای وای از این مصیبت و بدبختی و عذاب، همهٔ آرزوهایم در عشق و دلدادگی از دست رفت و تباه شد»  
جوانان و نوازندگان<sup>۱</sup> ما را چه شده است که در دنیا هیچگونه لذت سروری را نمی‌بینند؟

۱- با قطع نظر از بحث جایز با ناجایز بودن موسیقی و آهنگ نواختن - مترجم.

آخر چرا تاریکی شب را می‌بینند اما درخشش خورشید را در نظر نمی‌گیرند؟

چرا دربارهٔ افسردگی پاییز می‌اندیشند اما در مورد شکوه آن فکر نمی‌کنند؟

چرا به برهنگی زمستان توجه می‌کنند ولی به فروتنی آن عنایتی ندارند؟ هر آنچه که در دنیا وجود دارد زیبا است اما در چشم جوان سالم و نیرومند، اما شخص مریض، اما کسی که مبتلا به مرض از پای درآورندهٔ سل است، چنین شخصی اصلاً به جز تاریکی چیزی نمی‌بیند. پس ای جوانان ما، وجودتان را از سل یأس و ناامیدی مداوا کنید.

\*\*\*

به راستی که اکنون زمان مانند روزی که اسلام ظهور کرد، چرخیده، و تمدن به حال احتضار رسیده و چیزی نمانده که مادّی‌گرایی غرب بر سرش بیاید و آن را از بین ببرد همانگونه که تکه تکه شدن دو حکومت بزرگ ایران و روم آن را از بین برد.

امروز جهان در میان دو سنگ آسیایی قرار دارد که تمدن را خرد می‌کند و آن را به باد هوا می‌دهد همانگونه که آقای «ولز»<sup>۱</sup> پیش‌بینی کرده بود. جهان کنونی در میان مادی‌گرایی غرب، و زندگی آهنی ماشینی آن، روحیهٔ خاور دور و فنای در ماورای مادهٔ هندوها، قرار گرفته است، و به جز شاهراه هموار اسلام، راه دیگری برای نجات وجود ندارد.

---

۱- هربرت. جرج. ولز (H. G. Wells) نویسنده انگلیسی که در سال ۱۸۶۶ در «کنت» به دنیا آمد،... بیشتر آثار او جنبه تخیلی دارد و مانند ژول ورن پیش‌بینی‌های\* عجیبی می‌نمود، در سال ۱۹۴۶ در سن ۸۰ سالگی جان سپرد - مترجم. به نقل از دائرةالمعارف دانش و هنر، ص ۲۷۶

\* البته این مطلب هرگز به معنای تأیید پیشگویی و کهانت نیست - مترجم.



پس ای جوانان مسلمان، یکسره بشتابید به سوی ادای مسئولیت و ابلاغ صدای اسلام به گوش همهٔ مردم جهان. این مرحله‌ای که امروز ملت‌های شرقی اسلامی آن را می‌پیماند، شبیه دورهٔ رستاخیز «رنسانس»<sup>(۱)</sup> اروپاست، و جوانان مسئولیت‌های بس بزرگی در این دوره بر دوش دارند.

جوانان یک مسئولیت علمی بر دوش دارند و آن اینکه باید آنان کتابخانهٔ قدیم عربی را با قالب‌های جدید و اسلوب‌های نوین احیا کنند.

محققاً در این کتاب‌های زرد رنگ، علم بسیار فراوانی وجود دارد، اما این علم در ویرانه‌های اسلوب کهن لگدمال و مدفون شده است. به عنوان مثال، در کتاب‌های فقه مسائلی وجود دارد که از آن قانون اسلامی و قانون جزایی و قانون مدنی و قانون اداری و قانون اصول دادگاه‌ها استنباط می‌شود، اما این کتاب‌ها به گونه‌ای تدوین شده‌اند که امروز ما نمی‌توانیم به خوبی از آن استفاده کنیم و با آن انس بگیریم. نه آن‌ها برای ما سودی دارند و نه ما برایشان فایده‌ای داریم، هرچند این‌ها برای کسانی که در عهد آنان تألیف شده‌اند کاملاً سودمند و مفید بوده‌اند. بنابراین، بر جوانان لازم است که عده‌ای از آنان تمام وقت خود را صرف مطالعه و فهم این کتاب‌ها و یادگیری مطالب آنان نمایند و مواد علمی که در آن‌ها نهفته است را استخراج کرده و به صورت نوین ارائه دهند.

(سرورانم)، اسلوب‌ها همچون مدها هستند، و امروز مد عوض شده است، لذا باید خیاط ماهری این لباس قدیمی را در اختیار بگیرد از پارچه‌اش یک لباس نو بسازد، آن هم به گونه‌ای که حتی یک تار نخ آن را از بین نبرد.

سروران واقعاً شرم‌آور است که اسلوب‌های تألیف در کلیهٔ علوم پیشرفت کند و ما در علوم خودمان طبق روش قدیمی مان باقی بمانیم.

۱- دورهٔ تجدد ادبی و فرهنگی در اروپا.

اشخاصی که این شروح و حواشی و این تقریرها را نوشته‌اند بزرگان جلیل القدری بوده‌اند زیرا آنان نتایجی را که بدان‌ها دست یافته‌اند، به بهترین شکل و نحوه‌ی معمول و مأنوس عصر خویش ارائه کرده‌اند و در این باره گناهی بر گردن آن بزرگواران نیست، البته گناه بر ماست، ما که هیچ‌گونه تألیفی نمی‌کنیم، و کاری انجام نمی‌دهیم، و نتیجه‌ای به دست نمی‌آوریم، و دقیقاً مانند علف هرزه ناتوان و ضعیفی که خود را به پای نخل بلند و تنومندی نگه داشته است، مفت‌خور پدران و اجداد خویش زندگی را به سر می‌بریم.

\*\*\*

جوانان، یک مسئولیت اجتماعی نیز دارند و آن اینکه آنان باید اسلام را یاد بگیرند و نظر آن را درباره‌ی این معضل اجتماعی کشف کنند. جهان در میان سوسیالیسم و طرفداران مالکیت فردی و نظام سرمایه‌داری به تباهی و بربادی کشیده خواهد شد و هیچ راه نجاتی متصور نیست به جز راه میانه و حد وسطی که پایین‌تر و [عقلانی‌تر] از رؤیایپردازی‌ها و خیالبافی‌های هرگز تحقق نیافتنی کمونیست‌ها باشد؛ و بالاتر و والاتر از سطح فکری طرفداران سرمایه‌داری که می‌خواهند مردم را با اموالشان، به اسارت و بردگی بکشانند و از جمع بنا به مصلحت فرد، بهره‌برداری نمایند.

بنده کاملاً یقین دارم که در این باب حرف آخر را اسلام می‌زند. اما حتی یک از علما هنوز خود را به زحمت نینداخته و نظریه‌ی اجتماعی اسلامی را

مورد بررسی قرار نداده است.<sup>۱</sup>

نیز جوانان یک تکلیف اخلاقی دارند که عبارتست از رهنیدن و نجات دادن جهان فرو افتاده در گرداب پستی‌ها و رذایل و سرگردان در دنیای تاریکی و ظلمت.

منارهٔ اسلام را بلند کنید و مکارم اخلاق را که پیامبر بزرگوارتان ﷺ برای اتمام و به پایهٔ تکمیل رساندن آن مبعوث شده را رواج دهید.<sup>۲</sup>

سرورانم، آیا واقعاً این عجیب نیست که از پیامبر ﷺ دربارهٔ مؤمن سوال کرده می‌شود که آیا دزدی می‌کند؟ که در جواب می‌فرماید: احتمال دارد دزدی کند اما به ندرت، ولی وقتی از ایشان پرسیده می‌شود که: آیا مؤمن دروغ می‌گوید؟ می‌فرماید: خیر. آیا جای تعجب و شگفتی ندارد که پیامبر ﷺ دروغ را یک سوم نفاق و بدقولی را یک سوم دیگر آن قرار دهد، سپس امروز در میان مسلمانان کسانی وجود داشته باشند که دروغ بگویند و بدقولی کنند؟<sup>۳</sup>

۱- از آن روزی که این سخنرانی ایراد شده تاکنون بیش از نصف قرن می‌گذرد و امروز تحقیقات و کتاب‌های زیادی نوشته شده‌اند که خداوند مؤلفانشان را جزای خیر بدهد و کتاب‌هایشان را سودمند و مفید واقع گرداند.

۲- اشاره دارد هب حدیث نبوی که امام مالک رحمته آن را به روایت حضرت ابوهریره رضی در الموطا روایت کرده است که می‌فرماید: «إنما بعثت لاتمم مکارم الأخلاق» «همانا من فقط برای این مبعوث شده‌ام که مکارم اخلاق را به پایه تکمیل برسانم» - مترجم.

۳- حضرت ابوهریره رضی از رسول خدا روایت می‌کند که فرمود: «آية المنافق ثلاث: إذا حدّث کذب وإذا وعد أخلف وإذا اؤتمن خان» «علامت شخص منافق سه چیز است: هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید؛ خلاف وعده می‌نماید، و در امانت خیانت می‌کند»، صحیح البخاری، کتاب الایمان، حدیث شماره (۳۲)، صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث شماره (۸۹) - مترجم.

آیا عجیب نیست که اروپایی‌های غیرمسلمان اخلاق ما را اختیار کنند و اخلاقشان به طور طبیعی و عادی همان اخلاق اسلامی باشد و مسلمانان اخلاق خود را از دست بدهند؟

آیا عجیب نیست که با وجود اینکه خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: ۸].

«عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است».

سپس باز هم در بین مسلمانان کسانی وجود داشته باشند که در نفس خود ذلیل و خوار باشند و شرافت و کرامت خود را تباه کرده باشند؟

پس ای جوانان مسلمان، خود را به اخلاق اسلامی آراسته کنید و آن را در میان مردم منتشر کنید و جهان را به وسیله آن برهانید.

\*\*\*

## خلاصه کلام

آیا اکنون دوست دارید که خلاصه «آرمان جوانان مسلمان» را برایتان بیان کنم؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ [العصر: ۱-۳].  
«سوگند به زمان. که انسان‌ها همه در زیان هستند، مگر آنانکه ایمان بیاورند».

[آری، آرمان جوانان مسلمان عبارتست از:] ایمان به الله و اینکه بدانند او تعالی اولین و آخرین است، و اراده‌کننده قادر و تواناست، و یقین نمایند که هر چیزی به خواست و اراده اوست، هیچکس در ملکش با او شریک نیست، و هیچ موجودی نمی‌تواند بدون اذن او شفاعت نماید و کسی سوای او از غیب خبر ندارد. و اینکه هیچگاه از یاد الهی غفلت نورزند و معبودی جز وی را عبادت نکنند و سوای او را تقدیس ننمایند و از کسی جز او انتظار نفع و ضرر نداشته باشند و بدانند که او لشکریان و فرشتگان و جئیانی دارد که ما آنان را نمی‌بینیم و جهان‌هایی دارد که ما نمی‌توانیم آن‌ها را مشاهده کنیم، و او صاحب آخرت و بهشت و جهنم و آسمان‌ها و عرش است... و ایمان داشته باشند به اینکه او پیامبرانی را مبعوث کرده و کتاب‌های آسمانی را [بر پیامبران خود] نازل فرموده است.

﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. «و اعمال شایسته و بایسته کنند».

یعنی پس از ایمان به الله، همهٔ حقوق خداوند را که بر سرشان فرض است از جمله به جای آوردن نماز و پرداخت زکات و روزه گرفتن و حج نمودن را ادا نمایند و با بجای آوردن نوافل و اعمال حسنه به سوی الله تعالی تقرب بجویند و نیز همهٔ حقوق مردم را ادا کنند به طوری که به مال و آبرو و جسم احدی تعرض نکنند و حقوق خانواده و پدر و مادر و هر کس که بر آنها فضل و احسان نموده باشد را ادا کنند، و با سعی و تلاش خود در راستای سعادت‌مندی و موفقیت امت، تقویت روابط و تضمین مصالح آن و انجام هر نوع فعالیتی که مقام امت را بالا می‌برد و جایگاهش را در میان سایر امت‌ها رفیع می‌گرداند مانند کسب علم و صنعت یا زراعت یا وعظ و ارشاد و یا تعلیم و تهذیب؛ حق خود را نسبت به امت و جامعهٔ اسلامی ادا نمایند.

﴿وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ﴾. «و همدیگر را به تمسک به حق سفارش کنند».

هم خودشان و هم دیگران را به تمسک به حق سفارش نمایند و در همهٔ امور خود به دنبال حق و حقیقت باشند. در نتیجه؛ حق، پیشوا و راهنما و همراه و رهبرشان باشد و هرگز حتی برای یک لحظه از یاوران باطل نباشند و از میان همهٔ اصول و علوم و فنون؛ فقط آنچه که حق است و هیچگونه شائبهٔ باطل در آن نیست را بپذیرند و قبول نمایند.

﴿وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ﴾.

«و یکدیگر را به شکیبایی [در تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها و دردها و رنج‌هایی] توصیه نمایند [که موجب رضای خدا می‌گردد]».

همدیگر را به صبر و شکیبایی بر ادای واجبات و بر تواصی<sup>۱</sup> به حق و اجتناب از باطل و پرهیز از کارهای زشت و رذیل - با وجود گرایش و

۱- تواصی: همدیگر را وصیت و سفارش نمودن - مترجم.

روی آوری نفس به سوی این کارها - توصیه و سفارش کنند<sup>۱</sup>. پس در واقع آرمان جوانان مسلمان عبارت است از:

ایمان کامل بدون هیچگونه شائبه شرک، تصدیق هر آنچه که از جانب الله نازل شده است، عبادات پیراسته و منزّه از هرگونه بدعت و نوآوری در دین، اعمال صالحه‌ای که برای فرد و جامعه سودمند باشد، دعوت به سوی حق و التزام به آن، صبر و شکیبایی بر تحقق یافتن این منهج و طریقه، و ادای همه این واجبات.

\*\*\*

الحمد لله الذي بعزته وجلاله تتم الصالحات وصلى الله تعالى على سيدنا ومولانا

محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين.

پایان ترجمه شب چهاردهم

۱۱ جمادی الاول سال ۱۴۲۲ هجری قمری

۸۰/۵/۱۰

---

۱- بنده پس از این سخنرانی تفسیری بر سوره مبارکه «العصر» نوشته‌ام که خداوند متعال در آن، مطالبی را که قبلاً بیان نکرده بودم، برایم فتح و گشایش فرمود - مؤلف.